

بررسی مسئله غصب فدک^۱

کامد کنعانی مقدم

چکیده

مسئله غصب فدک یکی از مهم‌ترین مسائل تأثیرگذار بر حوادث سیاسی و مسائل مربوط به حکومت اسلامی در صدر اسلام بوده و در طول تاریخ از ارزش اقتصادی زیادی برخوردار بوده است. این مسئله از زوایای گوناگون قابل بررسی و تحلیل می‌باشد. در صورت روشن شدن واقعیت، بسیاری از مسائل پیرامون آن نیز روشن خواهد شد.

نویسنده با استناد به آیات و روایات و شواهد تاریخی معتبر، غاصبانه بودن و تصرف عدوانی سرزمین فدک را از ناحیه خلفا اثبات نموده و مدعی است که فدک مال شخصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده است که آن حضرت در زمان حیات مبارکش آن را به دخترش فاطمه علیها السلام بخشیده است. احادیث وارده از طریق اهل سنت مبنی بر اینکه پیامبران از خود ارث نمی‌گذارند را مردود و غیر علمی می‌داند.

کلید واژه: قرآن، فاطمه علیها السلام، فدک، غصب، ادله و ارث

۱. سخن جامعه، شماره ۲، زمستان ۱۳۹۰، صص ۹۳ - ۱۰۳.

پیشینه تاریخی فدک

براساس آنچه از منابع تاریخی اسلام به دست می آید، فدک قبل از ظهور اسلام از جمله قصبات حجاز و حوالی خیبر بوده است که با مدینه طیبه، حدود دو یا سه روز طی مسافت فاصله داشته است (حدود ۱۳۰ کیلومتر). فدک سرزمینی است آباد و به لحاظ داشتن آب کافی دارای نخلستان‌های فراوان و پر محصول، شغل اکثریت مردم این سرزمین کشاورزی و صنایع دستی بوده است. فدک با سرزمین خیبر حدود ده کیلومتر فاصله دارد و به لحاظ اینکه خیبر مرکز عمده یهودیان بوده مردم آن از نظر اجتماعی و مذهبی تابع یهودیان خیبر بوده‌اند.^۱

ارزش اقتصادی فدک

در خصوص حجم درآمد کشاورزی و نخلستان‌های فدک، پس از آنکه در تصرف پیامبر ﷺ قرار گرفت، گزارش‌های متفاوتی به ثبت رسیده است. برخی گفته‌اند: محصول نخلستان‌های فدک در قرن ششم هجری معادل محصول نخلستان‌های کوفه بوده است.^۲ ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: وقتی عمر بر نیمی از سرزمین فدک با یهودیان مصالحه کرد در مقابل، از بیت‌المال عراق پنجاه هزار درهم به آنان داد.^۳ سید بن طاووس در کتاب کشف المحجّه درآمد فدک را بیش از این تخمین زده است. وی می‌گوید: درآمد فدک به روایت شیخ عبدالله بن حماد انصاری سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده است.^۴ قطب‌الدین راوندی می‌نویسد: پیامبر ﷺ سرزمین فدک را به مبلغ ۲۴ هزار دینار اجاره داد و در برخی

۱. مدینه‌شناسی، سید محمدباقر نجفی، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. به نظر می‌رسد این گزارش اغراق آمیز باشد. فدک فی‌التاریخ، سید محمدباقر صدر، ص ۲۷.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۸.

۴. بیت‌الاحزان، شیخ عباس قمی، ص ۸۲.

از احادیث هفتاد هزار دینار نقل شده است که این اختلاف به سبب درآمد سالیانه بوده است. همچنین وقتی معاویه به خلافت رسید فدک را میان سه نفر (مروان بن حکم، عمر بن عثمان و یزید) تقسیم کرد که معلوم می‌شود فدک سرزمین قابل ملاحظه بوده است. باتوجه به اهمیت اقتصادی فدک معلوم می‌شود که قصد خلیفه برای غصب فدک، سیاسی و اقتصادی بوده است.

ادله غصب فدک

۱. دلیل قرآنی

مفسران سنی و شیعه به مسئله فدک اشاره کرده و آن را خالصه و فیء رسول خدا دانسته‌اند و از زمین‌هایی برشمرده‌اند که بدون سلاح و سپاه فتح شده و مسلمین در آن نقشی نداشته‌اند. بنا به نص قرآنی، فدک متعلق به پیامبر ﷺ خواهد بود ﴿وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أُوجِفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَا كِنٍّ اللَّهُ يَسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ * مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ﴾ (حشر: ۶-۷) «آنچه را خدا از آنها (یهود) به رسول خود بازگرداند، چیزی است که شما برای به دست آوردن آن نه اسبی تاخید نه شتری، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می‌سازد و خدا بر همه چیز توانا است. آنچه را خدا از اهل این آبادی بازگرداند (فیء) از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است تا این اموال میان ثروتمندان شما دست‌به‌دست نشود...».

آیات فوق با صراحت دلالت دارد که آنچه بدون جنگ و جهاد به دست آید به خدا و رسول او تعلق دارد و ملک شخصی پیامبر ﷺ است و سایر مسلمانان

در آن حقی ندارند. و آن‌گاه که در دست پیامبر ﷺ قرار گرفت، آن حضرت به عنوان کسی که صاحب اختیار همهٔ مسلمین است در مصارفی که صلاح دین و مسلمانان است مصرف می‌کند و آن را ذخیرهٔ ثروتمندان نمی‌سازد. این مصارف براساس محتوایی آیات مذکور، عبارت‌اند از: ترویج و تقویت دین و اهداف مقدس رسالت نبوی، خویشاوندان پیامبر و ایتم و مستمندان و در راه ماندگان. بنابر این، آیات فوق بزرگ‌ترین دلیلی است بر این مسئله که فدک مال شخصی پیامبر ﷺ بوده است.

۲. شواهد تاریخی

در سال هفتم هجرت پیامبر اکرم ﷺ و سپاه اسلام موفق شدند طی فتوحات خود قلعه‌های خیبر را که دژهای استوار یهودیان بود فتح کنند، همین‌که خیبر فتح شد یهودیان در برابر مسلمانان سر تسلیم فرود آوردند. سقوط خیبر رعب و وحشتی در دل آنان افکند و پیش از آنکه سپاه اسلام راهی فدک شوند، آنان نمایندگانی نزد پیامبر ﷺ فرستادند و از تسلیم خود و مصالحه بر نیمی از حاصل باغستان‌ها و اراضی فدک سخن گفتند.^۱

ابن ابی‌الحدید به نقل از سیره ابن اسحاق چنین می‌گوید: همین‌که خیبر فتح شد، رعب و وحشت یهودیان فدک را فرا گرفت، لذا نمایندگان خود را نزد پیامبر ﷺ فرستادند و درخواست کردند که بر نیمی از فدک با آنان مصالحه کند. نمایندگان یهود خدمت پیامبر ﷺ رسیدند و موضوع را عنوان کردند و آن حضرت نیز پیشنهاد آنان را پذیرفت. از این رو فدک بدون جنگ به تصرف سپاه اسلام درآمد.^۲ بنابراین، فدک که بدون جنگ به دست سپاه اسلام افتاد بر اساس

۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، ماده فدک.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۰۸.

آیه شریفه جزء فیء محسوب شده و متعلق به رسول اکرم ﷺ بوده که آن حضرت بنا به دستور آیه شریفه ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ (اسراء: ۲۶) که در بخش سوم به صورت مفصل به آن خواهیم پرداخت به فاطمه زهرا علیها السلام عطا نمود.

۳. دلیل روایی

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل نقل می‌کند: پس از فتح فدک آیه ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا﴾ (اسراء: ۲۶) نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید: منظور چه کسانی هستند، این حق کدام است؟ جبرئیل فرمود: «سرزمین فدک را به فاطمه عطا کن».^۱

مرحوم طبرسی در ذیل آیه ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ روایتی نقل می‌فرماید: لما نزلت ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ «أعطى رسول الله ﷺ فاطمه فدکاً»؛ زمانی که این آیه نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله فدک را به فاطمه علیها السلام عطا کرد.^۲ همین مطلب را سیوطی در الدر المنثور از ابی سعید خدری نقل کرده است: «أخرج البزار و ابویعلی و ابن حاتم و ابن مردویه عن أبی سعید الخدری، قال: لما نزلت هذه الآية ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾ دعا رسول الله فاطمة فأعطاها فدکاً»^۳ سایر محدثین بنام اهل سنت مانند هیشمی در مجمع الزوائد و ذهبی در میزان الاعتدال و دیگران نیز عین این مطلب را در کتاب‌های خودشان ذکر نموده‌اند.

۲۷۷

علاوه بر اینها، پیامبر صلی الله علیه و آله برای اعطای فدک به حضرت فاطمه علیها السلام شاهد گرفتند و برگه‌ای درخواست نمودند و از امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند که سرزمین

۱. شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۴۳۸؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۰۵.

۲. مجمع البیان، طبرسی، ج ۶، ص ۶۳.

۳. الدر المنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۱۵۸.

فدک را به عنوان اعطایی پیامبر ﷺ به فاطمه ﷺ ثبت کنند. خود حضرت علی ﷺ و ام ایمن بر این اعطا شهادت دادند.^۱

کوتاه سخن اینکه: فدک ملک اختصاصی پیامبر گرامی اسلام ﷺ بوده و آن حضرت در زمان حیات خود به امر خداوند آن را به فاطمه زهرا ﷺ بخشیده است. این اقدام پیامبر ﷺ یقیناً بر اساس مصلحت دین و مسلمین و آینده خلافت اسلام بوده؛ و رمز اینکه پیامبر ﷺ آن را به فاطمه ﷺ بخشیدند و مستقیماً به علی ﷺ نسپردند، شاید این باشد که فاطمه دختر پیامبر بود و ذی القربای مستقیم رسول الله محسوب می شد و دادن فدک به حضرتش طبق دستور خداوند بوده است. بدیهی است که فاطمه زهرا ﷺ نیز با فدک همان گونه عمل می کرد که پیامبر ﷺ می خواست و آن را در جهت خلافت امیر مؤمنان ﷺ و مصلحت مسلمانان قرار می داد. طبق دلایل فوق مسلم است که فدک مال شخصی پیامبر اکرم ﷺ بوده و آن حضرت نیز فدک را به حضرت فاطمه ﷺ بخشیده است. اکنون می پردازیم به دلایل کسانی که با نظر فوق مخالف می باشند.

نقد و بررسی ادله مخالفین

پس از ماجرای سقیفه و تصاحب خلافت، نخستین اقدام خلیفه این بود که فدک را از تصرف زهرا ﷺ خارج کند. از این رو دستور داد تا کارگران آن حضرت را از فدک اخراج نموده و فدک را به بیت المال ملحق نمایند. هر چند براساس بررسی های تاریخی و مراجعه به منابع تاریخی و روایی این اقدام عجولانه و تصرف غاصبانه بوده و هیچ گونه مستند شرعی و قانونی نداشته است بلکه یک اقدام صرفاً سیاسی و اقتصادی و در راستای تثبیت حکومت بوده است اما وی برای توجیه فعل خصمانه خود به روایتی استناد کرده که طبق آن

۱. فدک و العوالی او الحوائط السبعة، حسینی جلالی، صص ۱۵۰ و ۱۵۱.

رسول اکرم ﷺ فرمود: «ما انبياء چیزی از خودمان به ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است». در واقع با جعل این حدیث خواست بر کار مجرمانه خود صحنه گذاشته و افکار جمعی را منحرف کنند. ما در این مقاله تلاش داریم تا نخست این روایت را از نظر سندی و در مرحله بعد، از جنبه محتوایی مورد بررسی قرار دهیم.

دلیل اول: روایت عدم توارث انبیا

روایتی که مورد استناد ابوبکر قرار گرفته است، در دو کتاب «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ»؛ «ما ارث نمی‌گذاریم، هر چه از ما بماند صدقه است».^۱ این حدیث در برخی منابع دیگر به این صورت آمده است: «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ»؛ «ما گروه انبیای الهی چیزی را به عنوان ارث به جای نمی‌گذاریم».^۲ یکی از محکم‌ترین ادله ابوبکر همین دلیل است.

نقد و بررسی روایت فوق

۱. ضعف سند

اولین کار در بررسی روایات و متون تاریخی بررسی سندی است. تا زمانی که از سند آن اطمینان حاصل نشود نوبت به بررسی متنی و محتوایی نخواهد رسید، از این رو لازم است ابتدا این روایت را از نظر سند مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم که آیا چنین روایتی از رسول اکرم ﷺ صادر شده است یا خیر؟ از بررسی منابع روایی استفاده می‌شود که حدیث: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ» که مورد استناد خلیفه در تصرف فدک قرار گرفته است، از هیچ یک از روات و صحابه، جز ابوبکر نقل نشده است. بخاری از سه طریق به نقل این روایت پرداخته که

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳؛ صحیح مسلم، ج ۵، کتاب الجهاد، صص ۱۵۱ - ۱۵۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۷.

هر سه طریق آن به عایشه منتهی می‌شود و عایشه نیز از قول پدرش ابوبکر روایت می‌کند. بنا به روایت بخاری، زهری از قول عایشه نقل کرده که «فاطمه رضی الله عنها و عباس نزد ابوبکر آمدند و میراث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله را مطالبه کردند که شامل فدک و بخشی از خیبر بود و ابوبکر در پاسخ گفت: شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از ما ارث برده نشود، آنچه به جای ماند صدقه است» و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از این مال خواهند خورد. ابوبکر اضافه کرد: به خدا کاری را که پیغمبر می‌کرد من ترک نکنم. در پی اظهارات ابوبکر، فاطمه رضی الله عنها از او روی برتافت و تا زنده بود با وی حرف نزد.^۱ لذا حدیث مزبور از نوع خبر واحد بوده و خبر واحد توان معارضه با اخبار متواتر و شواهد فراوان تاریخی را ندارد و قابل اعتماد نیست. ابن ابی‌الحدید نیز در شرح نهج البلاغه تأکید می‌کند که مشهور این است: حدیث «لا نورث ما ترکناه صدقه» را جز ابوبکر کسی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نکرده است.^۲

از بررسی منابع تاریخی چنین استفاده می‌شود که حدیث مورد استناد را حتی همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بودند. ابن ابی‌الحدید از قول عایشه آورده است که همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله عثمان بن عفان را نزد ابوبکر فرستادند تا میراث آنها را از خالصه و فیه رسول الله صلی الله علیه و آله مطالبه کند و من (عایشه) آنها را از این خواسته منع کردم و گفتم از خدا نمی‌ترسید! مگر نمی‌دانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ما ارث نمی‌گذاریم...»^۳ جای سؤال است که چگونه هیچ یک از همسران و راویان حدیث جز ابوبکر این حدیث را از رسول خدا نشنیده است؟ اگر همسران

۱. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص ۱۱۵.

رسول خدا از این موضوع اطلاع می‌داشتند چنین تقاضایی نمی‌کردند، عثمان نیز اگر این روایت را شنیده بود خودش به آنان پاسخ می‌داد که از پیامبر ﷺ کسی ارث نمی‌برد. چنانکه در روایت بخاری ملاحظه کردیم، گفتار عایشه نیز مستند به گفتار پدرش ابوبکر است و مستقیماً از پیامبر ﷺ نقل روایت نکرده است. از مجموع این وقایع می‌توان استنباط کرد که حدیث «نفی وراثت از پیامبر» پایه محکمی نداشته و نمی‌تواند مورد استناد قرار بگیرد.

۲. اجتهاد در برابر نص

روایت ادعا شده از سوی ابوبکر علاوه بر ضعف سندی آن، با مشکلات فراوان دیگری مواجه است که با در نظر گرفتن آنها هیچ محققى نمی‌تواند به آن اعتماد کند. نخستین اشکال آن عبارت است از وقوع در اجتهاد مقابل نص، روایت فوق نیز با نص قرآن کریم در تعارض بوده و از حجیت ساقط است. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ﴾ «و سلیمان وارث داوود شد و گفت: ای مردم، به ما زبان مرغان آموختند و از هر نعمتی ارزانی داشتند». (نمل: ۱۶)

این آیه شریفه تصریح دارد که انبیا ارث می‌گذارند چنانکه حضرت داوود علیه السلام به سلیمان از خود ارث گذاشت. در اینکه منظور از ارث در اینجا چه چیز است؟ در میان مفسران گفت‌وگو بسیار است. بعضی آن را منحصر به میراث علم و دانش دانسته‌اند؛ چرا که به پندار آنها پیامبران ارثی از اموال خود نمی‌گذارند. بعضی دیگر منحصرأ میراث مال و حکومت را ذکر کرده‌اند، چرا که این کلمه قبل از هر چیز آن مفهوم را به ذهن تداعی می‌کند و بعضی علم سخن گفتن با پرندگان را (منطق الطیر). ولی با توجه به اینکه آیه مطلق است و در جمله‌های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب «أُوتِينَا مِنْ كُلِّ

شئی» دلیلی ندارد که مفهوم آیه را محدود کنیم، بنا بر این سلیمان وارث همه مواهب پدرش داوود شد.

در حدیثی که از طرق اهل بیت علیهم السلام نقل شده چنین می‌خوانیم: هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه علیها السلام بگیرد این سخن به فاطمه علیها السلام رسید، نزد ابوبکر آمده و چنین گفت: «أفي كتاب الله ان ترث اباك و لا ارث ابي، لقد جئت شيئاً فَرِيًّا، فعلى عمد تركتم كتاب الله و نبذتموه وراء ظهوركم اذ يقول: وَ وِرْثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ»؛ «آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ این چیز عجیبی است! آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده‌اید آنجا که می‌فرماید: سلیمان از داوود ارث برد»^۱.

همین طور حدیث ادعا شده از سوی خلیفه با آیه سوره نمل و سایر آیات قرآن کریم که ارث را به طور مطلق برای همه زنان و مردان ثابت نموده است در تعارض می‌باشد. از جمله آیه ۱۱۸ سوره نساء می‌فرماید: «برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشان، گذاشته‌اند بهره‌ای است برای زنان نیز از آنچه پدران و مادران و خویشان گذاشته‌اند بهره‌ای مقرر شده است» پس حدیث فوق طبق مبانی قرآنی هیچ نوع اعتباری ندارد. قرآن کریم که به صورت عام برای همه ارث تعیین نموده و تخصیص آن غیر موجه و بدون دلیل است و در این جهت فرقی میان آنها و دیگران نیست. وارث، اعم از اینکه دختر باشد یا پسر، از اسلاف خود ارث می‌برد و روایت مورد استناد ابوبکر خبر واحدی بیش نیست که جز خلیفه راوی ندارد و هرگز نمی‌توان با چنین روایتی عمومات قرآنی را تخصیص زد.

۳. تعارض با قاعده ید

قاعده ید، یکی از قواعد مسلم فقهی میان شیعه و سنی است. با توجه به شواهد فراوان تاریخی مبنی بر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه سال پیش از رحلت

۱. احتیاج طبرسی به نقل از تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۱۸.

خویش فدک را به فرمان خداوند متعال به فاطمه علیها السلام واگذار نمود و فاطمه زهرا علیها السلام تا دوران حکومت ابوبکر آن را در اختیار داشت و ذوالید محسوب می‌شد، بنابراین قاعده فوق هرگونه اعمال تصرف حکومت را بر فدک نامشروع و غاصبانه می‌داند و اصولاً طبق این قاعده خلیفه حق نداشت ملکی را که در تصرف زهرا علیها السلام بوده از وی بگیرد. و یا برای مالکیت آن، از حضرتش شاهد بنخواهد و این چیزی است که احکام فقه اسلامی به صراحت بیان می‌کند و این‌گونه احادیث معارض با حدیث نقل شده از سوی ابوبکر می‌باشد.

۴. تعارض با روایات دیگر

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله احادیث فراوانی در فضیلت و شرافت اهل بیت پیامبر، مخصوصاً حضرت زهرا علیها السلام وارد شده است که حدیث نقل شده توسط ابوبکر اعتبار خود را از دست می‌دهد. در صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمة بضعه مني يؤذيني ما آذاها»؛ «فاطمه پاره تن من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است».^۱ نیز ابن ابی عاصم روایت کرده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: خداوند با رضای تو راضی و با غضب تو غضبناک می‌شود.^۲ با این وجود هنگامی که ابوبکر برای اثبات مالکیت حضرت فاطمه علیها السلام شاهد خواست، حضرت زهرا علیها السلام علی علیه السلام و امّ ایمن را به گواهی فراخواند و آنان بر حقانیت حضرت زهرا علیها السلام شهادت دادند اما خلیفه شهادت این بزرگواران را رد کرد که این بزرگ‌ترین اهانت به ساحت فاطمه زهرا علیها السلام بود؛ زیرا اگر غضب خلافت یک ظلم آشکار بود اما ردّ شهادت صدیقه امت؛ حضرت فاطمه علیها السلام و صدیق اکبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از بُعد معنوی خسارتی بود جبران ناپذیر و

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱.

۲. الاصابه، ج ۴، ص ۳۳۸.

اهانتی آشکار. احادیث فوق علاوه بر اینکه حدیث منقول از جانب ابوبکر را از اعتبار می‌اندازد ناحق بودن اصل حکومت ابوبکر را نیز اثبات می‌کند.

۵. متعارض بودن حدیث ابوبکر با شواهد تاریخی

علاوه بر اشکالات فوق، حدیث ابوبکر با شواهد تاریخی نیز سازگار نمی‌باشد؛ به عنوان نمونه، یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد: «هنگامی که عمر به خلافت رسید و فتوحاتی نصیب مسلمانان شد و دولت اسلامی گسترش یافت، عمر با اجتهاد خود در این مسئله بر آن شد که فدک را به ورثه پیامبر برگرداند».^۱ نقل این قطعه تاریخی دالّ بر این است که حکم خلیفه اول سیاسی و موقّتی بوده و در لحظه‌های حسّاس خلافتش بدان متمسّک شده است و گر نه چگونه عمر درباره تصمیم خلیفه اول، اهمال می‌کرد و آن را به دور می‌انداخت و فدک را به علی علیه السلام و عباس به عنوان ورثه پیامبر صلی الله علیه و آله واگذار می‌نمود؟^۲ از مجموع شواهد تاریخی می‌توان استفاده کرد که شخص ابوبکر نیز در باطن امر، به حقانیت حضرت زهرا علیها السلام در امر فدک معتقد بوده است. در این خصوص به نقل چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱. در اصول کافی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایتی نقل شده که در بخشی از آن آمده است: در پی احتجاجات حضرت زهرا علیها السلام و گواهی امیرمؤمنان علیه السلام و امّ ایمن، ابوبکر در نوشته‌ای دستور ترک تعرّض از فدک را صادر کرد و چون فاطمه علیها السلام نامه را گرفت و برگشت، در راه عمر خیردار شد و آن نامه را گرفت و پاره کرد و دور ریخت.^۳

۲. در کتاب «الإمامه و السیاسه»، نیز آمده است؛ هنگامی که ابوبکر و عمر

۱. معجم البلدان، ماده فدک.

۲. فدک فی التاریخ، سید محمدباقر صدر، ص ۴۷.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۴۳.

برای عذرخواهی و عیادت به خانه فاطمه علیها السلام آمدند، ابوبکر با اعتراف به اشتباه خود در مورد فدک و خلافت چنین گفت: ای حبیبه پیامبر خدا! ما تو را درباره میراثت از پدرت و در مورد شوهرت (امر خلافت) خشمگین و ناراحت کردیم. و آن‌گاه فاطمه علیها السلام فرمود: «چگونه خاندان تو، از تو ارث ببرند و ما از حضرت محمد صلی الله علیه و آله ارث نبریم؟^۱

۳. مسعودی نیز در مروج الذهب می‌نویسد: ابوبکر هنگام مرگ از چند چیز اظهار پشیمانی و تأسف کرد از جمله اینکه گفت: ای کاش به تفتیش خانه فاطمه علیها السلام اقدام نمی‌کردم.^۲

دلیل دوم: سکوت صحابه

دلیل دومی که برخی از علمای اهل سنت برای مشروعیت غصب فدک آورده‌اند، سکوت اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به عملکرد ابوبکر است. برخی پنداشته‌اند که دلیل صدق گفتار ابوبکر و عمر در منع میراث و برائت آنها، این است که اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله دعوی آنان را رد نکردند؛ یعنی سکوت صحابه در برابر دعوی خلیفه، تأییدی بود بر مدعای او.

بررسی و نقد دلیل دوم

علمای اهل سنت نیز در مواردی بر پذیرش این حقیقت ناگزیر شده و عذر خلیفه را ناموجه خوانده‌اند و به‌طور غیر مستقیم، روایت خلیفه را مخدوش دانسته و مدافعات برخی متعصبان عامه را مردود شمرده‌اند. از جمله آنان جاحظ است که در رسائل خود به این مطلب پرداخته و می‌نویسد: اولین دلیل بر رد ادعای فوق این است که سکوت اصحاب نه قطعی است و نه عمومیت دارد.

۱. الامامة والسیاسة، ص ۱۳.

۲. مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ص ۳۰۱.

وی می‌افزاید: «اگر ستمدیدگان و آنان که حَقشان ضایع شده بود و طرح دعوا و شکایت داشتند، معترض نبودند، در این صورت سکوت می‌توانست دلیل بر صحت مدعای خلیفه باشد در حالی که اعتراض فاطمه علیها السلام تا بدانجا پیش رفت که وصیت کرد ابوبکر بر جنازه‌اش نماز نخواند و هنگامی که برای مطالبه حق خود نزد ابوبکر آمد، گفت: ای ابابکر اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث خواهد برد؟ پاسخ داد خانواده‌ام و فرزندانم. فاطمه علیها السلام فرمود: چرا ما از پیامبر ارث نبریم؟ و بالاخره هنگامی که ابوبکر فاطمه علیها السلام را از ارث خود منع کرد و حَقش را نداد و فاطمه علیها السلام ناامید شد و یآوری نیافت گفت: به خدا تو را نفرین می‌کنم و ابوبکر جواب داد به خدا تو را دعا می‌کنم. جاحظ سپس به نقل گفت‌وگوی فاطمه علیها السلام با ابوبکر و ملایمت ابوبکر در برابر سخنان تند فاطمه علیها السلام اشاره می‌کند و در بیان راز این ملایمت می‌نویسد: این، دلیل بر برائت از ظلم و سلامت از جور نیست؛ زیرا مکر ظالم و سیاست مکارانه گاه تا آنجا می‌رسد که مظلوم نمایی کند و سخن متواضعانه و منصفانه به کار گیرد و در ادامه با اشاره به اقدام عمر در تحریم متعه می‌گوید: چگونه می‌توان عدم اعتراض صحابه را دلیل بر صحت اقدام کسی دانست درحالی‌که عمر بر منبر گفت: «مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَةَ النِّسَاءِ وَمُتَعَةَ الْحُجِّ أَنَا أَنْتُمَا عَنْهُمَا وَأَعَاقِبُ عَلَيْهِنَّ»؛ «دو متعه در عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود؛ یکی متعه زنان و دیگری تمتع در حج و من از آن دو نهی می‌کنم و مرتکب آن را مجازات می‌نمایم». با این وصف، کسی در صدد انکار و رد این اقدام عمر برنیامد و آن را تخطئه نکرد و اظهار شگفتی ننمود و از او توضیحی نخواست.^۱

مقصود جاحظ این است که خلفا اقدامات متعددی داشتند که بر خلاف

سنت و سیره نبوی بوده و مردم اینها را می‌دیدند و اعتراض نمی‌کردند و این دلیل مشروعیت آن عمل نمی‌شود. پس به صرف اینکه مردم دعوی ابوبکر را در مورد ارث نبردن از پیامبر ﷺ انکار نکردند، دلیلی بر صحت دعوی او نیست و در موارد مشابه دیگری نیز چنین بوده است؛ چنانکه در مورد تحریم متعه حج و متعه ازدواج، از عمر دیدیم و به گفته جاحظ، سکوت در برابر کسی که مسلط بر اوضاع است و امر و نهی و قتل و عفو و حبس و یا آزادی را در دست دارد، دلیل روشن و حجت قانع کننده‌ای نیست.

نتیجه گیری

از مطالب گذشته روشن شد کسانی که تصرف فدک را از سوی ابوبکر، عدوانی نمی‌دانند برای اثبات مدعای خویش به دو دلیل تمسک جسته‌اند که عبارت‌اند از: حدیث منقول از ابوبکر مبنی بر عدم توارث انبیا و دیگری سکوت اصحاب در برابر عملکرد ابوبکر. با توجه به بررسی انجام شده، هر دو دلیل، دارای مشکلات فراوان بوده و از هیچ‌گونه اعتبار علمی برخوردار نیست. دلیل اول به دلیل مشکلاتی هم‌چون؛ اجتهاد در برابر نص، معارض بودن با روایات صحیح و مخالفت با شواهد تاریخی از اعتبار ساقط است. دلیل دوم نیز هیچ‌گونه دلالتی بر مدعای مخالفین ندارد.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مشکینی.
۲. الغدير، امینی، عبد الحسین، مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه، ۱۳۵۹ ش.
۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، عبدالحمید بن هبة الله، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق، قم
۴. الصحيح البخاری، البخاری، ابی عبدالله، ۱۲۷۰ ق، بمبئی هند.

۵. فدک والعوالی او الحوائط السبعه، الحسينى الجلالى، السيد محمد، دبیرخانه کتاب سال ولایت، ۱۳۸۹ش، قم
۶. الاصابه، العسقلانى، ابن حجر، بی تا، کلکته.
۷. شواهد التنزیل، حسانى، حاکم، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه، ۱۳۸۵ق، بیروت.
۸. الامامة والسیاسة، دینورى، ابن قطیبه، دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۶ق، بیروت.
۹. الدر المنثور، سیوطى، عبدالرحمن بن ابوبکر، مكتبة آیه الله العظمى مرعشى نجفى، ۱۳۶۲ش، قم.
۱۰. فدک فى التاريخ، صدر، محمد باقر، مؤسسة البعثة مركز الطباعة و النشر، ۱۳۸۲ش.
۱۱. مجمع البيان، طبرسى، انتشارات فراهانى، ۱۳۵۲ش، تهران.
۱۲. تاريخ طبرى، طبرى، محمد بن جرير، بیروت، بی تا.
۱۳. بيت الاحزان، قمى، شيخ عباس، انتشارات ناصر، ۱۳۸۰ش، تهران.
۱۴. الكافى، كلينى، محمد بن يعقوب، موعود اسلام، ۱۳۹۰ش، قم.
۱۵. بحار الانوار، مجلسى، محمد باقر، مؤسسة الوفاء بیروت، ۱۳۹۴ق، لبنان.
۱۶. تفسير نمونه، مكارم شيرازى، ناصر، دار الكتب العلميه، تهران، ۱۳۸۵ش.
۱۷. كنز العمال فى سنن الاقوال والافعال، متقى هندی، بی تا.
۱۸. مروج الذهب، مسعودى، على بن حسين، شركت انتشارات علمى وفرهنگى، ۱۳۷۴ش، تهران.
۱۹. صحیح المسلم، مسلم بن حجاج، دارالسلام للنشر و التوزيع، بی تا، ریاض.
۲۰. مدینه شناسى، نجفى، سيد محمد باقر، انتشارات نشر مشعر، ۱۳۷۹ش.
۲۱. معجم البلدان، ياقوت الحموى، مؤسسه دارصادر، ۱۳۵۶ق، بیروت.